

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه شعراء (جله دوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۵/۱۱/۲۷

برای سلامتی خودتان و بستگانتان و همه جامعه مومنین و مومنات در عالم که بستگان ما نیز هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله خداوند از سر تقصیرات ما بگذرد و ما را مشمول عفو و رحمت خود بکنند و بر خطاهای ما جوری قلم عفو بکشد که هیچ اثری از آنها نماند صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه هر کس هر حاجت و آرزو دارد و برای رسیدن به قصدهای خیر و نیک افرادی که در این جلسه شرکت کردند یک صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله مقاصدی که حضرت بقیه الله (عج الله تعالی فی فرجه) برای ما در نظر گرفتند و به هر حال جزء آرزوهای حضرت (عج الله) این است که ما هم جزء مومنین حقیقی باشیم بلکه این آرزوی آقا محقق شود صلوات ختم بفرمایید.

قبل از ادامه مطالب مربوط به سوره مبارکه شعراء یک نکته ای را لازم است از باب تذکر خدمت دوستان و سروران عرض کنم و آن هم این است که خداوند در قرآن در وصف انسانهای مومن آنها را با اوصاف و ابعاد مختلف توصیف کرده است. وقتی که به صورت مطلق بندگان مومن خود را با قید مومنین یا متقین می خواند مقام آنها را به حدی بلند مطرح می کند که گویی آنها هیچ گونه شکاف و روزنه ای را برای تسلط شیطان در خود قرار نداده اند. شما در سوره های مختلف وقتی وصف عمومی مومنین و بندگان خدا را در قرآن می خوانید، می بینید یک طوری مباحث را مطرح کرده است که گویی آنها در هیچ لحظه ای هیچ غفلتی گریبان گیرشان نیست. این موضوع مطلب مهمی را به ما گوشزد می کند یعنی انبیاء الهی (علیهم السلام) جزء این مومنین و مقربین هستند پس بنابراین هر مطلبی

که در رابطه با هر نبی در قرآن مطرح شد بایستی این امتیاز را که خداوند برای بندگان مخلص خود قرار داده است ما در وصف انبیاء (علیهم السلام) هم بدانیم. بنابراین ما هرگاه احساس کردیم نبی‌ای ظاهراً خطایی کرده یا مطلبی بود که به نظر می‌رسد به قول علماء ترک اولایی است این آیات در مورد این موضوع صدق می‌کند. این مطلب را به این دلیل بیان کردیم که در سوره مبارکه شعراء بخش مهمی از سوره مربوط به داستان‌های انبیاء است و ما باید دقت کنیم که انبیاء الهی همه جلوه اسماء الهی هستند و نور واحد الهی و امت واحده الهی و توحیدی هستند. سوره‌هایی که اسم شریف انبیاء در آن ذکر می‌شود، آن سوره‌ها به طور قطع هم ایمان انسان‌ها را زیاد می‌کند. هم برای تقویت عقاید و باورهای دینی خیلی توصیه شده است، و سوره‌های دیگر مثل سوره نمل و قصص، این سوره‌ها نام تعدادی از انبیاء را می‌برد، که خیلی سوره‌های عجیبی هستند.

ثواب قرائت سوره شعراء به این شکل بیان شده است که کسی که این سوره را بخواند به عدد کسی که نوح (علیه السلام) را تصدیق و یا تکذیب کرده ده حسنه برای او خواهد بود و همچنین هود (علیه السلام) و صالح (علیه السلام) و شعیب (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) و به عدد همه کسانی که تکذیب عیسی (علیه السلام) و تصدیق محمد کرده اند ثواب برایشان نوشته می‌شود. خیلی جالب است که تک تک انبیاء (علیهم السلام) را ذکر می‌کند و به تعداد تمام افرادی که آنها را تصدیق و تکذیب کردند، برای این فرد ده اجر در نظر گرفته می‌شود.

در سوره مبارکه نمل که داستان حضرت سلیمان هست، در ثواب قرائت این سوره آمده است که هر کس سوره سلیمان که منظور همان سوره نمل است را بخواند؛ نام سوره‌های نوعاً براساس فواتح آنها است؛ هر کس این سوره را بخواند به تعداد همه کسانی که سلیمان را تصدیق و تکذیب کردند و همچنین نوح (علیه السلام) و هود (علیه السلام) و شعیب (علیه السلام) به تعداد ده حسنه به آنها می‌دهد و هنگامی که از قبرش بیرون می‌آید ندای لا اله الا الله سر می‌دهد. در حدیث دیگری آمده است که هر کسی طواسین ثلاث یعنی شعراء، نمل و قصص را در شب جمعه بخواند از اولیاء الله خواهد بود و در جوار او و در سایه لطف و رحمتش قرار خواهد گرفت.

سوره مبارکه قصص، این طور است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موسی (علیه السلام) را تصدیق و تکذیب کردند ده حسنه به او داده خواهد شد. و فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه روز قیامت گواهی بر صدق او می‌دهد.

از این جهت ثواب قرائت این سوره خوانده شد که سوره‌ها به برکت انبیاء (علیهم السلام) نشان تکریم شدند و اعتبار گرفتند. مثل این که به دلیل ارج و قربی است انبیاء الهی نزد خداوند دارند که تصدیق و تکذیب این انبیاء (علیهم السلام)

السلام)سبب حسنه است. شما فكر كنيد يك فرد هم تكذيب كرد و هم تصديق كرد، به عدد افراډى كه نوح(عليه السلام) را تصديق و تكذيب كردن حالا چه در دوره خود يا در دوره‌هاى بعد براى كسى كه سوره را مى‌خواند حسنه مى‌نويسند و اين يعنى تفكرى توسط حضرت نوح(عليه السلام) به ما القا مى‌شود كه مى‌تواند ما را در محل بارش رحمت الهى قرار دهد، همينطور شعيب(عليه السلام) و صالح(عليه السلام) و هود(عليه السلام) و لوط(عليه السلام) و ابراهيم(عليه السلام) و موسى(عليه السلام)، اين خاص سوره‌هاى طواسين نيست بلكه هر سوره‌اى كه در آن سوره اسمى از انبياء(عليه السلام) ذكر شده است مثلا حضرت يونس(عليه السلام) در سوره مباركه يونس در سوره مباركه انبياء و سوره‌هاى ديگر نشان مى‌دهد كه ما انبياء الهى را بايستى با عظمت و جلال نامشان را ببريم و آن كسانى كه وقتى نام انبياء برده مى‌شود و در مواجهه با آيه‌هاى كه به ظاهر در سهو انبياء گفته مى‌شود خود را نمى‌توانند كنترل كنند و در سهو آن نبى مطالبى را مى‌گويند آنها با مراقب باشند كه آيات عمومى مربوط به انبياء را نقض نكنند، آيات عمومى مربوط به عباد صالح خداوند را در حرف‌هاى خود نقض نكنند. كافى است ما بدانيم اين انبياء جاىگاه ويژه‌اى نزد خداوند دارند.

سوال: مطالبى كه در رابطه با به طور خاص حضرت يونس(عليه السلام) مطرح مى‌شود چه تعابيري دارد؟

پاسخ: اين آيات هر کدام تفسيرهاى خاص خود را دارد. حالا شما فكر كنيد همان تعبير را دارد و همچنين در نظر داشته باشد كه حضرت يونس(عليه السلام) از مخلصين بوده است. پس تمام آياتى كه در رابطه با مخلصين وجود دارد در رابطه با حضرت يونس(عليه السلام) نيز هست نمى‌شود كه از مخلص بودن خارج شود. يعنى بايد به آياتى كه خداوند به طور عمومى براى مخلصين و بندگان صالح خود مطرح کرده است را در رابطه با انبياء جارى كنيد و بعد اگر خواستيد مثلا آيه‌اى را كه در رابطه با حضرت آدم(عليه السلام) است، « وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى » (طه/۱۲۱) بعد شما مى‌گويد حضرت آدم(عليه السلام) عصيان كرد و بعد گمراه شد، خوب بايد اين موضوع را طورى بيان كرد كه اين آيه با آيات عمومى كه در رابطه با مخلصين و مقربين مطرح مى‌شود متناسب باشد. به اين ترتيب معلوم مى‌شود يك دستگاہ ديگرى براى تعبير اين آيات وجود دارد، يعنى شما نمى‌توانيد همان عصيانى را كه براى كافرين بيان مى‌شود را براى نبى هم تعبير كنيد.

حرف اين است اساس وصفى كه خداوند براى بندگان خود مثلا عباد الرحمن، اين وصف شامل همه انبياء مى‌شود پس انبياء الهى را در هر حالتى بايد «عباد الرحمن» بدانيم. همه اوصافى كه در سوره مومنون براى مومنين هست براى انبياء(عليه‌السلام) نيز هست. توصيفاتى كه در رابطه با انسان‌هاى خوب يا خود انبياء(عليه‌السلام) در سوره مباركه

انبیاء(علیهم السلام) به هر حال انبیاء جزء این آیه هستند. پس شما هر نسبتی خواستید به نبی بدهید با توجه به این آیات باید داده شود و این هنر انسان است که بایستی طوری داستان را مطرح کنید که با توجه به این آیات به این اوصافی که همه انبیاء دارند، لطمه‌ای وارد نکنید.

یکی از دلایل اینکه خداوند چرا به این شکل در برخی از آیات در رابطه با انبیاء صحبت کرده است، این است که انسان گاهی برای انبیاء به حدی شرف قائل می‌شود که یعنی مثلاً به حدی این اتفاق می‌افتد که حالت خالقیت و ربوبیت را به یک انسان نسبت می‌دهد، در حالی که خداوند همیشه جایگاه یک انسان و مخلوق را در حد مخلوق قرار داده است و ما باید طبق قاعده خداوند در قرآن اولیاء الهی را بخوانیم و برای آنها جایگاه قائل باشیم. خیلی از اتفاقاتی که در مکتب تشیع و مباحث عرفانی وارد شده است اینها با عرف ظاهر قرآن یک مقداری هماهنگ نیست به همین دلیل انسان را از غلو نسبت به مخلوقات و اینکه به مخلوق جایگاه ربوبیت بدهند به شدت خودداری می‌کند. یعنی شما وقتی نبی را می‌خوانید یک انسان و یک بشر می‌دانید و یک مقام بشر برای او قائل می‌شوید وجه شرافت او در اتصال به وحی است. وحی نظام اختیار او را سلب نمی‌کند و هر کاری که می‌کند براساس تفکر می‌کند و او هم اگر اشتباه کند مجازات برای او هست و به واسطه نبی بودن از مجازات معاف نمی‌شود، اینها قوائدی که در قرآن برای انبیاء هست و اینها به معنای گناه کردن انبیاء نیست و یا اینکه سهو می‌کنند و در حیطه ولایت شیطان قرار می‌گیرند نه بلکه او در نظام اختیار خود عمل می‌کند یعنی طوری برخورد کرده است که انسان وقتی کسی را الگو قرار می‌دهد نگوید او یک تافته جدا بافته است. طوری نبی خدای را معرفی می‌کند که انسان‌ها به داشتن مقام نبوت میل و رغبت داشته باشند. یعنی یک طوری حضرت موسی(علیه السلام) را برای ما تبیین می‌کند که انسان را به موسیشدن و ضد فرعون شدن رغبت پیدا کند. حتی وقتی معجزه را هم مطرح می‌کند طوری بیان می‌کند که انسان نگوید نبی انسان خارق العاده بود، چون حتی گاهی ممکن است این عصا را بیندازد و عمل نکند که خیلی وقتها هم همین طور شده است یعنی گاهی اوقات این عصا را به زمین انداخته شده و تبدیل به اژدها شده است، مثلاً در طول عمر حضرت موسی(علیه السلام) ممکن است به عدد انگشتان دست این اتفاق افتاده باشد.

به همین دلیل انسان باید بداند که انبیاء از جنس خود او هستند و برای رسیدن به مقام انبیاء الهی طمع کند. ثواب قرائت سوره مبارکه شعراء و نمل و قصص این موضوع را القا می‌کند که خواندن سوره شعراء و نمل و قصص ما را به جایگاهی می‌رساند که حسنه زیادی از طرف انبیاء الهی نصیب ما می‌شود و این خیلی مهم است که ما بدانیم، مقام ما باید رفعت پیدا کند.

سوال: اینکه می‌فرماید نباید با آیات دیگر قرآن تعارض داشته باشد در رابطه با اوصاف عباد الرحمن و صالح و مقربین و این موارد، را وصفِ مصداق خاص می‌گیرند. یعنی در واقع مصداق پیامبر می‌گیرند و بعد یک قیاسی بین ایشان و سایر انبیاء مطرح می‌کنند؟

این دیگر خارج از دلالت ظاهر است. این کاملاً اشتباه است یعنی اینگونه مصداق دادن را از باب جعل و تطبیق است و الا اگر اینطور باشد یعنی مثلاً امام زمان (عج الله) جزء این موارد نیست، یا اباعبدالله (علیه السلام) جزء این اوصاف نیستند. مثلاً چون گفته شده است در رابطه با امیرالمومنین (علیه السلام) است یعنی بقیه اهل بیت نیستند نه بلکه بیان مصداق است. به همین دلیل در سوره مبارکه واقعه «ثُمَّ مَنْ الْأُولَئِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ» یعنی حتی مقربین را بیشتر از اولین قائل است چون تراکم انبیاء (علیهم السلام) در اولین بوده است یعنی مقام انبیاء (علیهم السلام) را به عنوان مقام مقربین الهی مطرح می‌کند و دلالت‌های آن هم بسیار زیاد است به هر حال مراقب باشیم وقتی در رابطه با انبیاء صحبت می‌شود، دچار اشتباه نشویم. در واقع اگر کسی دچار اشتباه شود یعنی هستی شناسی او نسبت به وحی و انسان و حیانی کامل نیست، البته برای خود شناسی و هم برای دیگر شناسی بسیار خوب است مراقب باشیم در رابطه با انبیاء (علیهم السلام) با سهو و غفلت و نسیان صحبت نکنیم. انبیاء در نزد خداوند دارای مقام بالایی هستند. بین همه انبیاء یک تعدا خاصی نامشان در قرآن آمده است و هر کدام هم عظمتی از معنا دارند. کسی نباید علماً را با انبیاء مقایسه کند به واسطه این که گفته شده است «علما امتی افضل انبیاء بنی اسرائیل» در این روایت علما منظور اهل بیت هستند. از طرفی «انبیاء کلهم نور واحد...» برخی حتی می‌ترسند بگویند انبیاء همه نور واحد هستند ولی حضرت امام فرمودند اگر انبیاء را در یک مکان با هم جمع کنید در هیچ موضوعی به اختلاف نمی‌رسند، نور واحد یعنی این، در سوره مبارکه انبیاء همه را امت واحد معرفی می‌کند. ادب ما اقتضاء می‌کند نسبت به مقربین احترام بگذاریم اگر هم یک موقع با این مدل آیات مواجه شدیم خوب خداوند گفته است و ما باید مراقب باشیم که دچار اشتباه در رابط با انبیاء در این فضاهای متشابه قرآن نشویم.

اینکه می‌فرماید پیامبران وقتی با هم باشند دچار اختلاف نمی‌شوند، در رابطه با حضرت خضر (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) چگونه مطرح می‌کنید؟

اولاً باید ثابت کنید خضر پیامبر است، چون نام او در میان انبیاء نیامده است و در رابطه با خضر کلمه عبد آمده است. دوماً بحث‌های حضرت خضر و حضرت موسی (علیهم السلام) را هم در مقام تبیین دو ساختار کاملاً متفاوت مطرح می‌کند. یک نفر تأویل‌گرایی است و یک نفر اماره‌گرایی است. بنای دین را اماره‌گرایی یعنی حضرت موسی (علیه

السلام) می‌گذارد. همانی است که به ظاهر تویخ می‌کند. بله چون حضرت خضر(علیه السلام) متصل به وحی بوده است، می‌فهمیم نبی خدا بوده‌اند. در واقع خداوند می‌تواند ساختارهای متعددی از وحی داشته باشد که یک مدل آن می‌تواند خضر باشد که البته ما نمی‌دانیم که حکم را از کجا می‌آورد و نمی‌دانیم که نبی بوده است چون خداوند در این آیه نمی‌گوید ما به آن عبد وحی کردیم که آن کارها را بکند.

سوال: اینکه برخی می‌گویند ایشان بالاتر از حضرت موسی(علیه السلام) بودند، درست است؟

خیر مبنای حکم متفاوت بوده است. در واقع مبنای حکم ایشات تعویق بوده است یعنی ناظر بر اتفاق است، منتها در این اتفاق زمان را برمی‌دارد گذشته و حال و آینده را بر می‌دارد، مثلا در این سیستم کسی که در آینده نیز دزدی می‌کند مجازات می‌شود. در واقع در این سیستم زمان مهم نیست و به هر حال حتما و قطعا طبق یک نظامی ما می‌فهمیم که این فرد در آینده دزدی خواهد کرد. پس دستش را ببرید. در واقع همین بنده آدم می‌کشد در حالی که هنوز قتل صورت نگرفته است، و خداوند بیان می‌کند که نظام شریعت اینگونه نیست و نظام شریعت بر مبنای اماره است. در آیات بین این دو ارزش گذاری صورت نمی‌گیرد بلکه تبیین دو ساختار صورت می‌گیرد. به این دلیل که ما وقتی در زندگی روزمره خود قرار می‌گیریم فکر می‌کنیم دست خداوند در داشتن ساختارهای مختلف بسته است و فکر می‌کنیم یک ساختار بیشتر ندارد، در حالی که خداوند ساختار مختلفی در عالم دارد و این سیستم را برای انسان برگزیده است و اینها مبنای حکم می‌شود. یعنی وقتی علمی را دارا شدید که از غیب خبر می‌داد و پیشاپیش می‌توانست به شما حکمی را بدهد این چیزی ندارد که بتوان به وسیله آن حکم کرد. مثلا اگر انسان توسط این علوم فهمید که بعد از یک مدت کوتاهی می‌میرد باید به گونه‌ای زندگی کند که گویی اینگونه نیست. در واقع با این نوع علم هیچ کاری نمی‌توان کرد. به همین دلیل بیچاره کسانی که این نوع علوم را دارند! چون نمی‌تواند کاری انجام دهند مثلا نمی‌توانند مرگ را از خود دفع کنند، این خودکشی نیست چون این فرد اذنی ندارد که بتواند بر اساس سیستم غیر اماره‌ای عمل کند. اهل بیت(علیهم السلام) از این جهت انسان‌های بسیار صبوری بوده‌اند چون نسبت به جزئیات عالم اشراف و اطلاع داشتند اما وظیفه‌ای نداشتند که از آن علم استفاده کنند. انسان از علم‌های اماره‌ای استفاده می‌کند یعنی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) یا امیرالمومنین(علیه السلام) وقتی بیمار می‌شدند باید طیب می‌آمد. نمی‌توانند بگویند عالم در اختیار من است، پس بیماری خود را مداوا می‌کنم! خداوند ابا دارد که انسان نبی و ولی را غیر جنس خود ببیند به این دلیل که اگر او را غیر جنس خود بدانم پس می‌گویم موارد هدایتی که شده مربوط به امیرالمومنین(علیه السلام) است، این آیات برای امیرالمومنین(علیه السلام) است و البته برای من نیز هست. در واقع انبیاء و اولیا الهی از جنس بقیه انسان‌ها هستند، دست و چشم و دیگر اعضای آنها شبیه بقیه است؛ با مردم

غذا می‌خورند و حتی می‌میرند و در مقابل ضربات بدنشان آسیب می‌بیند. برای مثال اگر فرض کنیم پیامبر هیچ آسیبی نمی‌بیند و از جنس بقیه انسان نباشد، در این صورت همه خواهند گفت چنین فردی دارای نظام فکری متفاوتی با بقیه خواهد بود. پس چنین فردی خود برود و نماز و روزه و باقی احکام را انجام دهد همانگونه که بنی‌اسرائیل در رابطه با حضرت موسی (علیه السلام) زمانی که معجزات حضرت را دیدند، این موضوع را مطرح کردند. در سوره شعراء هم به کرامات حضرت موسی (علیه السلام) اشاره شده است؛ مثلاً وقتی دیدند که رود باز شد و سپس بسته شد و باقی کرامات... زمانیکه حضرت موسی (علیه السلام) به آنها گفت «همراه من به جنگ بیاید» آنها پاسخ دادند «تو و خدایت به جنگ بروید». در واقع این افراد وقتی قدرت موسی (علیه السلام) را دیده بودند گفتند: «این چه کاری است وقتی او چنین قدرتی دارد، خودش به جنگ برود!» خداوند این مدل انسان‌ها را نمی‌خواهد بلکه از انسان می‌خواهد که در جهاد و شهادت و همه عرصه‌ها با انبیاء باشد. انبیاء را از جنس بشر خلق کرد. ما با انبیاء هم شهری و هم ولایتی هستیم و باید این همشهری و هم ولایتی بودن خودمان را باور کنیم. ما باید موسی (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) داشته باشیم.

ما اگر در نظام زندگی خود حضرت نوح (علیه السلام) یا آدم (علیه السلام) را نداشته باشیم، در واقع آنها را در زندگی کم داریم. اینکه در زیارات وارث گفته می‌شود «السلام علیک یا وارث آدم» یعنی اباعبدالله (علیه السلام) را وارث آدم و نوح (علیهم السلام) می‌داند. این منطبق و ادبی است که اهل بیت (علیهم السلام) به ما دادند. ما در زندگی خود به آدم و نوح (علیهم السلام) و همه انبیاء الهی نیاز داریم و اگر این حضرات نباشند مثل کسی که پدر ندارد می‌شویم منتها پدر معنوی. به این ترتیب باید مقام نوح و آدم (علیهم السلام) و انبیاء را باید شناخت و آنها را در زندگی خود وارد کنیم. انبیاء انسان‌های بسیار بزرگی هستند اما جنسشان مثل این است که بگوییم پدرمان اینگونه است. یعنی من باید بتوانم بگویم که پدری داشته‌ام به نام نوح (علیه السلام) که سی سال کشتی می‌ساخت تا قومش را نجات دهد.

سوال: اینکه می‌فرمایید انبیاء و اولیاء الهی از علوم غیبی اطلاع داشتند اما استفاده نمی‌کردند، پس این به چه کاری می‌آید؟

- علم بدست می‌آید، ابزاری برای فهم و کار است. علم خود هم نتیجه است و هم ابزار است. حالا اینکه انسان علم به حقیقت پیدا می‌کند، خیلی وقتها این حقیقت به صورت مستقیم به کار انسان نیاید و به صورت ابزاری به کار فرد بیاید.

سوره مبارکه شعراء را می‌خوانیم با این نیت که با انبیاء این سوره آشتی کنیم و با ایشان ارتباط بگیریم آنها را در زندگی خود دعوت کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَانِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵)

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَاتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۶)

این آیات را که می‌خوانیم، در یک زمانی هستیم که در اطراف ما مومنین بسیار کم هستند و اغلب افرادی که ما می‌بینیم کسانی هستند که اعراض از ذکر دارند که البته حداقل و ظاهر موضوع است، اما همیشه اینگونه نیست به نظر من زمانی خواهد آمد که باید این افرادی که اعراض می‌کردند را توضیح دهیم چگونه انسانی‌هایی بودند. یعنی زمانی خواهد آمد که هرچه به اطراف نگاه می‌کنیم فقط انسان‌های مومن می‌بینیم و باید به آنها بگوییم که افرادی بوده‌اند که اعراض می‌کردند. در واقع این افراد تبدیل به موزه‌های عبرت می‌شود و انسان‌ها کند و کاو می‌کنند که چطور یک انسانی می‌تواند بد باشد. و چقدر خوب است که ما وقتی قرآن می‌خوانیم اینگونه بخوانیم که مگر می‌شود انسان بد باشد. اینکه انسان چطور می‌تواند جرأت کند در مقابل خداوند عصیان داشته باشد. «ما لكم لله بقاء» چطور می‌شود که خدای انسان به حدی بی‌وزن باشد که بتوان در مقابل او گناه کند. واقعا چطور می‌شود؟! سوره مبارکه شعراء ما را توجیه می‌کند.

ما از شهر ایمان و از قبیله مومنین هستیم. خداوند می‌فرماید خیلی هم عجیب نیست که انسان گناه کند یعنی می‌شود او به حدی برسد که هر ذکری از جانب خدای رحمان هم که به او بدهید اعراض کند. «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَانِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ». «من الرحمان» خیلی حرف دارد یعنی ذکری از جانب رحمان است. این

سوره در واقع در مقام تبیین این حقیقت است. «ذکر» مثلاً مثل این است که بگوییم خوبی، خوب است و بدی، بد است اما با این وجود کسی می‌گوید من می‌خواهم بدی کنم و به این ترتیب از ذکر اعراض دارد و ما در مقام تعجب می‌خواهیم بدانیم چطور انسان به این نقطه می‌رسد. در برخی سوره‌ها مثل این سوره منطق و ساختار فردی که اهل گناه و اعراض از ذکر هست را بررسی می‌کند. و ما می‌گوییم عجب که اگر انسان در این نقطه ایراد داشته باشد، اهل گناه می‌شود! و از اینکه در یک زمانی انسانی این گونه بوده است، تاسف آور است. البته این نوع نگاه ذوقیات و رویکرد است و شما می‌توانید نگاه خود را تغییر دهید. در فهم آیات اثر زیادی نمی‌گذارد. در واقع من در زمان‌های آینده و در بین مومنین می‌خواهم بینم چه کسی به خود جرأت می‌دهد که زمانی از «ذکر» اعراض داشته باشد! به این ترتیب این دو رویکرد را بر آیات قرار دهید و آنها را بررسی کنید.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۶)

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)

در واقع خداوند خصوصیت کسانی که اعراض داشتند را اینگونه معرفی می‌کند که آنها به زمین نگاه نمی‌کردند یعنی رویش زمین را نمی‌دید. در واقع همه تمرکز روی موضوع زمین برده شده است. در واقع می‌خواهیم بگوییم که انسان‌هایی که اطراف ما از ذکر اعراض می‌کنند، نماز نمی‌خوانند و از خوبی دوری می‌کنند. یعنی آنها زمین و رویش ندیده‌اند. اگر ما انسان‌های بی‌ایمانی باشیم، در مقابل این قول خداوند، می‌گوییم ایمان به زمین و رویش چه ارتباطی دارد؟! ایمان یک امر قلبی و درونی است و رویش یک امر بیرونی است، این دو چه ارتباطی با هم دارند؟! خداوند گاهی در قرآن کارهای عجیبی کرده است. این به عنوان علامت سوال باشد، برای این است که اگر ما یک موقع از کم ایمانی خود رنج می‌بریم، سعی کنیم به رویش گیاهان نگاه کنیم به «زوج کریم» که در زمین رویده می‌شود، نگاه کنیم. می‌توانیم عمل کنیم و بعد ببینیم چطور ایمان در دل ما رسوخ می‌کند. رویت رویش «زوج کریم» موجب رویش ایمان در قلب است. عدم مشاهده رویش «زوج کریم» در زمین معادل استهزاء انبیاء الهی و نادیده گرفتن وحی است. باید دید رویت «زوج کریم» در دستور برنامه ما هست یا نیست. حالا باید نگاه کنیم این «زوج کریم» یعنی چه؟ چرا «زوج کریم» گفته شده و گیاه گفته نشده است.

زوج کریم

گیاهان یک مقوله‌ای دارند به نام تکثیر جنسی چون تکثیر غیر جنسی نیز دارند مانند قلمه زدن. اما تکثیر جنسی یعنی تکثیر به وسیله بذر است. در این آیه منظور تکثیر جنسی است. زوج کریم یعنی مثلاً سال گذشته در این منطقه آبیاری کمی بوده است و به همین دلیل گیاه این منطقه خیلی زود شروع به طی کردن سیر رشد خود می‌کند و به گل می‌نشیند و بعد بذر می‌دهد و به جای اینکه از بین برود و عالم را نفرین کند، یک مکانیزم سریع در او فعال می‌شود. طول عمر گل دهی خود را کاهش می‌دهد و تبدیل به بذر می‌شود و در بستر خاک قرار می‌گیرد. بعد از طی سال‌های خشک سالی در منطقه وقتی به شرایط مناسب آب و هوا می‌رسد، بذر دو مرتبه آبیاری می‌شود و بذر شروع به رویش می‌کند. این بذر جدید خصوصیت مهمی دارد، اینکه خشکسالی دیده است و به همین جهت هم محکم‌تر از گیاه قبلی است. این زوج کریم است. در واقع از این زوج کریم صبر و مقاومت و امید بیرون می‌آید. «زوج کریم» یعنی ببینید در تولید مثل او و در طبیعتی که دارد، زمینی که دارد و متناسب با شرایطش، وضعیت خود را سازگار می‌کند برای بهینه کردن زندگی کردن. سبک زندگی او توحیدی است. «زوج کریم» یعنی اگر اخلاق همسرت بد است، کاری بکن اخلاق او تبدیل به ثمر شود. ناامیدی ندارد. زندگی دنیا همینطور است؛ یک روز خشکسالی است و یک روز آن پر باران است. زوج کریم به دلیل کریم بودن خیلی بحث دارد.

«کریم» یعنی استعداد ذاتی که موجود را در برابر حوادث روزگار منعطف می‌کند و از شکست او جلوگیری می‌کند. معلوم است که انسان وقتی زوج کریم را می‌بیند، به این نکته متذکر می‌شود که او که کمتر از این گیاه نیست که در برابر ناملایمات می‌شکند! انسان‌ها خیلی وقت‌ها از یک گیاه کمتر می‌شوند. ما حتی کمتر از یک جانور که نیستیم.. جاندارن دیگر نیز همینطور هستند. وقتی به مشکلی بر می‌خورند، مقاومت می‌کنند. در واقع خداوند با این آیه می‌فرماید فقط زوج کریم در عالم باقی و ماندگار است. نوح(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) و انبیاء الهی ماندگار هستند و باقی هر کسی که زوج کریم نباشد، هلاک خواهد شد. من توصیه‌ای که دارم بالاخص افرادی که فرزندان کوچک دارند و به دنبال تربیت آنها هستند، مشاهده آسمان بالاخص ستارگان، ماه، زمین پهناور، کوه، موجودات زنده، مشاهده گیاه خودرویی که از دل سنگ رویده و سنگ را شکافته، دیدن این موارد برای انسان رزق آسمانی است و ما نباید خود را از این رزق محروم کنیم. ما باید در زندگی خود این موارد را داشته باشیم، نباید از طبیعت دور باشیم. از طبیعت جداشدن همان افتادن در ورطه تصورات و تخیلات خواهد بود. این دستگاه‌ها اگر ما را از آسمان و زمین و طبیعت جدا کند، ما را از فطرت‌مان جدا می‌کند. بچه‌ها را باید به طبیعت برد، آنها باید طبیعت را لمس کنند. خاک را باید لمس کنند. این موضوع باید به عنوان ضرورت زندگی و تعلیم و تربیت در نظر گرفته

شود. براساس قرآن ایمان به این شکل در انسان فعال می‌شود. نمی‌شود کسی تأمل و تفکر در طبیعت داشته باشد و ایمان در او شکوفا نشود. طبق آیات این غیر ممکن است. حتی اگر شما در آن سوی مرزها کسانی را ببینید که در آسمان و زمین با تأمل و تفکر می‌نگرند، بدانید حتماً موحد خواهند شد. در واقع نمی‌شود کسی وارد این نظام شود و موحد نشود. ان‌شاءالله این موضوع را روی فرزندانمان کار کنیم. روزی می‌آید که قدر زمین دانسته می‌شود و در نظام تعلیم و تربیت از پیش دبستانی تا دانشگاه ارتباط با طبیعت همراه با تأمل در آن، در آموزش و پرورش نهادینه می‌شود و به همین دلیل کسی نمی‌تواند ایمان به خدا را کتمان کند و در نتیجه همه مومن می‌شوند. تا جایی که باید اخبار و انباء کسانی که استهزاء کرده‌اند را به گوش آنها برسانند و این هیچ اشکالی ندارد. چرا اینطور فکر نکنیم و نگاه‌مان به آموزش و پرورش اینطور نباشد که همه دانش‌آموزان را موحد کند؟! درون این آیه این را می‌گوید؛ که اگر شما توانستید بشر را سر میزی بنشانید که اینگونه آموزش ببیند، همه مومن می‌شوند. در واقع این آیه به انسان نظام می‌دهد. دانش‌آموزی که در نظامی درس خواند که نفهمیدن ریاضی و انتگرال و شیمی و باقی دروس، موازنه‌شان به چه کار می‌آید، و بعد این نظام برای من قرآن و روایت نمی‌آورد و نظام قوانین هستی را به من آموزش نمی‌دهد... بعد اما به سنی می‌رسیم که به این موارد نیاز داشتیم اما هیچ کدام به کارمان نیامد.

مثلاً نمی‌دانستیم چطور ازدواج کنیم و نمی‌دانستیم چطور کار کنیم و برای همین هم همگی واسطه و دلال شدیم! تولیدگر نداشتیم، چون نخوانده بودیم. پس مشاغل کاذب شکل گرفت و نظام، نظام غیر موحدانه شد. البته حالا که این نظام توانسته است دانش‌آموزان را در کلاس بنشانند، اگر درست شود، همه مومن خواهند شد. امیدوار باشید. حتماً می‌شود و دیر هم نیست. فکر می‌کنم تا پنجاه سال آینده این اتفاق خواهد افتاد. یعنی نمی‌شود نظام آموزش و پرورش در عالم باشد و غیر موحدانه باشد. همه به سمت دین می‌آیند. در این آیه اصرار دارد گیاه را به وصف ببینیم نه به اسم. مثلاً نگوییم این گیاه آویشن است بلکه بگوییم این زوج کریم است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۸)

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

در سوره مبارکه شعراء این دو آیه مرتب بعد از داستانی تکرار می‌شود. به سراغ داستان حضرت موسی (علیه السلام) می‌رود.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲)

برخی به این آیات که می‌رسند می‌گویند موسی (علیه السلام) ترسید. اما کسی که در راه خدا مجاهدت می‌کند که نمی‌ترسد.. انبیاء اینقدر ترسو نیستند! امیرالمومنین (علیه السلام) در یکی خطبه‌های ۱۸ تا ۳۰ وقتی بحث شش‌شقیه و پذیرش خلیفه را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند من ترسیدم همچنان که موسی (علیه السلام) ترسید. موسی (علیه السلام) برای خود نترسید، ایشان از قومش خائف بود. یعنی نگران بود که قومش هدایت او را نپذیرند. به این ترتیب ترس نبود بلکه نگرانی بود، چیزی شبیه به باخع بود اما عملیاتی آن یعنی وقتی می‌فرماید خوف یعنی در حین عملیات، دل نگران بودن.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ (۱۳)

وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)

یعنی قلمرو هدایت محدود می‌شود اما اگر هارون باشد به دلیل وسعت وجودی او این قلمرو زیاد می‌شود. انسانی را ترسیم می‌کند که برای هدایت خود با خدا چانه می‌زند. حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرمایند اگر هارون را بفرستی ما چند شهر دیگر را هم می‌گیریم. به این ترتیب برای هدایت چانه می‌زند. این نگاه خیلی متفاوت است با اینکه بگویم لکنت زبان داشت با اینکه بگویم. نبی یعنی کسی که جرأت دارد برای هدایت مردم با خداوند چانه بزند. در تفاسیر بالاخص در اینجا نیامده است اما در جاهایی داریم که لکنت زبان را مطرح می‌کند.

«لَا يَنْطَلِقُ» یعنی روان نیست. یعنی بعضی از اقوام حرف حضرت هارون (علیه السلام) برایشان روان است. مثلاً برای برادران ترک زبان مان اگر کسی به زبان ترکی با آنها روان و راحت با آنها صحبت کند، تاثیرگذارتر خواهد بود. هارون و موسی (علیهما السلام) خیلی فاصله سنی با هم نداشتند. ظاهراً حضرت هارون (علیه السلام) سه سال بزرگتر بوده‌اند اما مهم این بوده است که حضرت هارون (علیه السلام) مهاجرت نکرده و در موطن خود مانده بودند بنابراین با بنی اسرائیل حشر و نشر داشته‌اند. از طرفی حضرت هارون (علیه السلام) خود پیامبر بوده است.

به دلیل سوره مبارکه انشراح ضیق صدر پیامبر (صل الله علیه و آله) برای گسترش قلمرو هدایتی است. «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)»

شرح صدری که به حضرت رسول (صل الله علیه و آله) داده شده است یعنی ذکر ایشان رفعت دارد و در هر جایی نام ایشان را می‌برند، به این می‌گویند شرح صدر، یعنی «رفعت ذکر» یک پیامبر، یعنی هدایت او گسترش پیدا کرده است. ضیق صدر برای ما به دلیل افت عملکرد است، ضیق صدر برای نبی یعنی افت عملکرد، از طرفی کار نبی نبوت و هدایت است، به این ترتیب ضیق صدر یعنی تنگ‌تر شدن دایره و قلمرو هدایت است.

حضرت موسی (علیه السلام) حدود ده سال از این فضا دور بوده‌اند اما ظاهراً از اوضاع بنی اسرائیل اطلاع داشته‌اند. بعد جالب این است که حضرت موسی (علیه السلام) قبل از اینکه به ایشان وحی شود، خودشان حضرت قیام می‌کنند و در مسیر آمدن به ایشان وحی می‌شود. و اینکه حضرت هارون (علیه السلام) را هم به کمک می‌خواهند یعنی برنامه قیام را هم داشته‌اند. باید حضرت موسی (علیه السلام) در زندگی ما هویدا شوند و حضور پیدا کنند. واقعا بدون موسی (علیه السلام) ما چه کار کنیم؟! اگر کسی بخواهد اهل بیت و انبیاء (علیهم السلام) را بدون مسیر انبیاء بگذراند تصور و تخیل است. نمی‌شود کسی پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) را بدون فهم موسی و ابراهیم و عیسی و انبیاء دیگر الهی (سلام الله علیهم اجمعین) بفهمد. باید مراقب بود که فکری جز این نداشته باشیم. در واقع پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله) جمع بین انبیاء است یعنی پازل او را همه انبیاء تشکیل داده‌اند. نمی‌شود که من نوح و موسی (علیهم السلام) نداشته باشم، اخلاق موسوی نداشته باشم، اخلاق ابراهیمی نداشته باشم. اخلاق نوحی نداشته باشم و بعد بخواهم رسول اکرم (صل الله علیه و آله) را بشناسم. این اصلاً امکان ندارد. به همین دلیل ما نمی‌توانیم رسول اعظم (صل الله علیه و آله) را تحلیل کنیم. خداوند می‌خواهد رسول گرامی (صل الله علیه و آله) را معرفی کند، حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می‌کند.

در سوره مبارکه بقره حدود ۱۰۰ آیه مختص به قوم یهود است. اگر در این آیات دقت کنید در جاهایی قوم بنی اسرائیل را با قوم پیامبر هر دو را مخلوط می‌کنید یعنی ضمیرها را طوری مطرح می‌کند که گویی آنها یکی هستند. یعنی زمینه فکری غالب قریش بوده است مضاف بر اینکه حضرت علامه (ره) یک نظر دیگری نیز دارند و آن این است که زمینه غالب دنیا زمینه بنی اسرائیل است. به این ترتیب دو وجه وجود دارد یک وجه در خود قریش که روحيات و اخلاقیات آنها شبه بنی اسرائیلی بوده است و دوم اینکه دنیا شبه بنی اسرائیلی است و یا اصلاً بنی اسرائیل مَثَل دنیا است. یعنی مثل غرب زدگی است. حتی حضرت علامه (ره) بحث غرب و نسبت آن با بنی اسرائیل را ذکر

می‌کنند. یعنی شما می‌توانید آیات بنی‌اسرائیل را در خصوص همین نظام فکری غرب مصداق یابی کنید و این عظمت حضرت موسی (علیه السلام) را خیلی بالا می‌برد، چون ایشان کسی است که با تمدن غرب در افتاده است. یعنی اگر کسی موسی شناس باشد، غرب شناس است. نه، بلکه به رموز انحلال غرب و انحلال نظام فکری غرب مسلط است. یعنی موسی (علیه السلام) کلید واژه مهمی است. به این ترتیب خدا از موسی (علیه السلام) به ما خبر دهد. اگر او نبود ما چه می‌کردیم؟! در واقع بالاترین صفت شجاعت در عالم مربوط به ایشان است. کما اینکه بالاترین مقام رحمت بعد از پیامبر صل الله علیه و آله) مربوط به حضرت یونس (علیه السلام) است اما طوری مطرح می‌شود که ایشان از موطن خود فرار کرده‌اند.

ما نمی‌دانیم چرا خداوند اینگونه بیان کرده، مثل این است که می‌خواهد ایمان ما را نسبت به انبیاء الهی بسنجد و می‌خواهد بداند چه کسی تدبیر در انبیاء دارد و چه کسی مفهوم «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» (۱۴) را ترس معنی نمی‌کند، که در این صورت او نبی‌شناس است. در واقع حضرت موسی (علیه السلام) قبل از این اینکه به ایشان وحی شود، از مدین به سمت بنی‌اسرائیل حرکت می‌کنند و در این هنگام عصا به ایشان داده می‌شود. و این خیلی قابل تامل است.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵)

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶)

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷)

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكْ فِينَا وَوَلِدًا وَكَبَّيْنَا فِينَا مِنْ عُمَرَاكَ سِنِينَ (۱۸)

در واقع حضرت موسی (علیه السلام) همه مسیرها و نگهبانان را رد کرده و به خود فرعون رسیده‌اند و البته هیچ راه برگشتی هم برای ایشان نبوده است. حضرت موسی (علیه السلام) به حرف خداوند اعتماد می‌کند و نزد فرعون می‌رود.

بحث خود را به پایان برسانیم.

انشاءالله که در این هفته با ذکر حضرت موسی(علیه السلام) قرین باشیم. در برنامه‌هایی که داریم، یک هفته حضرت موسی(علیه السلام) را مهمان کنیم تا با ما باشند. انشاءالله حیات موسایی در ما احیا شود و ما به وسیله این حیات به پیامبر اعظم(صل الله علیه و آله) متصل شویم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات